۹۹۲

۹۹۳



۱۲۸۱۲

هذا

کتاب

مستطاب اغاز وانجام

للمحقق الطوسی

قدس سره

فی

رجب المرجب سنه ۱۳۴۶



١٢٨١٢
سص

هذا

كتاب

مستطاب اغاز و انجام

للمحقق الطوسي

قدس سره

في

رجب المرجب سنة ١٣٤٦

کتاب
آغاز و انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا
وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ
الْوَهّابُ اِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ
فِیهِ اِنَّ اللهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ سپاس
آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام
همه با اوست بلکه خود همه اوست درود بر پیغمبران
او که رهنمایان خلقند بآغاز و انجام خصوصا

بر محمد و آل او علیهم السلام و دوستی عزیزی
از محرر این تذکره التماس نمود که بندی از آنچه
سالکان راه آخرت مشاهده کرده اند از انجام
کار آفرینش شبیه بآنچه در کتاب مسطور است
و در زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور
از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و جز آن
ثبت کنند بر آن وجه که اهل بینش بعیان
دیده اند و ببینند نه بر آن وجه که اهل دانش
مشاهده میکنند تحریر شود هر چند این التماس
متعذر بود بحکم آنکه هر چه هست نه نصیب هر کس است
و نه هر چه نصیب هر کس است تواند دید و نه هر چه دید
تواند دانست و نه هر چه داند تواند گفت
و نه هر چه گوید تواند نوشت چه [illegible] [illegible] بیش

کتاب
آغاز و انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا
وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ
الْوَهّابُ اِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ
فیهِ اِنَّ اللهَ لا یُخْلِفُ الْمیعادَ سپاس

آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام
همه با اوست بلکه خود همه اوست و درود بر پیغمبران
او که رهنمایان خلقند بآغاز و انجام خصوصا

بر محمد و آل او علیهم السلام و دوستی عزیزی
از محرر این تذکره التماس نمود که بندی از آنچه
سالکان راه آخرت مشاهده کرده اند از انجام
کار آفرینش شبیه بآنچه در کتاب مسطور است
و در زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور
از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و جز آن
ثبت کنند بر آن وجه که اهل بینش بعیان
دیده اند و ببینند نه بر آن وجه که اهل دانش
مشاهده نکنند تحریر شود هرچند این التماس
مساعد روزگار نبود بحکم آنکه هرچه هست نه نصیب هر کس است
و نه هرچه نصیب هر کس است تواند دید و نه هرچه بیند
تواند دانست و نه هرچه داند تواند گفت
و نه هرچه گوید تواند نوشت چه آنکه بیان آن چنین

بود داشتن باثر تواند بود و اگر داشتن تصور بود

گفتن باخبار تواند بود و اگر گفتن تصریح بود

نوشتن بتعریض و تلویح تواند بود و لیس الخبر

کالمعاینة فکیف الخبر اذا کان بالاشارة

اما چون خواطرش آن ملتفت بود چاره نداشت

از اسعاف آنچه ممکن باشد پس اگر این تذکره

از آنچه مراد آن عزیز باشد قاصر آید باید که چون

عذر واضح است مواخذه نفرماید و او دیگر متأملان

بعین رضا ملاحظه و مطالعه کنند و خللی اگر ببینند

اصلاح واجب شمرند وما توفیقی الا بالله و

علیه توکلت والیه انیب ان هذه

تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

وما تشاؤن الا ان یشاء الله ان الله کان

علیما حکیما یدخل من یشاء فی رحمته

والظالمین اعد لهم عذابا الیما

اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه

وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه

وادخلنا فی رحمتک بحق المصطفین

من عبادک انک علی کل شیء قدیر

وانت حسبنا

وضع اساس این تذکره بر سه فصل اتفاق افتاد

فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر سالکان

و اسباب اعراض مردم در اینجهان از آن و آفات

اعراض فصل دوم در اشارت بمبدء و معاد

فصل سیم در اشاره بهر دو جهان و ذکر مراتب

مردم در اینجهان و آن جهان بمبدء و معاد و آمدن

بود و اشنفتن با اثر تواند بود و اگر داشتن تصور بود
گفتن با اخبار تواند بود و اگر گفتن تصریح بود
نوشتن تعریض و تلویح تواند بود ولیس الخبر
كالمعاينة فكيف الخبر اذا كان بالاشارة
اما چون خواطرش آن منعقت بود چاره نداشت
از اسعاف آنچه ممکن باشد پس اگر این تذکره
از آنچه مراد آن عزیز باشد قاصر آید باید که چون
عذر واضح است مؤاخذه نفرماید و او و دیگر متأملان
بعین رضا ملاحظه و مطالعه کنند و خللی اگر بینند
اصلاح واجب شمرند وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ وَ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ إِنَّ هَذِهِ
تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

عليما

عَلِيمًا حَكِيمًا يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
اللَّهُمَّ أَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ
وَأَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ
وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ مَعَ الْمُصْطَفَيْنَ
مِنْ عِبَادِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وَأَنْتَ حَسْبُنَا

وضع اساس این تذکره بر سه فصل اتفاق افتاد
فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر سالکان
و اسباب اعراض مردم در اینجهان از آن و آفات
اعراض فصل دوم در اشارت بمبدء و معاد
فصل سیم در اشاره بهر دو جهان و ذکر مراتب
مردم در اینجهان و آن جهان بمبدء و معاد و آمدن

از

از نظرت اولی در رسیدن بانجام و ذکر شب
قدر و روز قیامت فصل چهارم
در اشاره بمکان و زمان آخرت فصل پنجم
در اشاره بحشر فصل ششم در ذکر احوال دوزخ
و کسانی که در معرض سلوک راه آخرتند فصل
هفتم در اشاره بصراط فصل هشتم در اشاره
بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و نزول ملائکه
و شیاطین بمکان و بدان فصل نهم در اشارت
بحساب و طبقات اهل حساب فصل دهم
در اشاره بوزن اعمال و ذکر میزان فصل
یازدهم در اشاره بطی آسمانها فصل دوازدهم
در اشاره بنفخات صور و تبدیل زمین و آسمان
فصل سیزدهم در اشاره بمجالسهای خلق که در روز

قیامت پدید آید و حادث شود و وقوف خلق
بعرصات فصل چهاردهم در اشاره بدرهای
بهشت و دوزخ فصل پانزدهم در اشاره بربام
دوزخ فصل شانزدهم در اشاره بجویهای
بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن باشد فصل
هفدهم در اشاره بخازن بهشت و مالک دوزخ
فصل هجدهم در اشاره بدرخت طوبی و درخت
زقوم فصل نوزدهم در اشاره بحور العین
فصل بیستم در اشاره بثواب و عقاب

وصل

از فطرت اولی در رسیدن بانجام و ذکر شب

قدر در روز قیامت فصل چهارم

در اشاره بمکان و زمان آخرت فصل پنجم

در اشاره بحشر فصل ششم در ذکر احوال دوزخ

کسانی که در معرض سلوک راه آخرتند فصل

هفتم در اشاره بصراط فصل هشتم در اشاره

بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و نزول ملائکه

و شیاطین بمکان و بدان فصل نهم در اشارت

بحساب و طبقات اهل حساب فصل دهم

در اشاره بوزن اعمال و ذکر میزان فصل

یازدهم در اشاره بطی آسمانها فصل دوازدهم

در اشاره بنفخات صور و تبدیل زمین و آسمان

فصل سیزدهم در اشاره بمجالهای خلق که در روز

قیامت پدید آید و حادث شود و وقوف خلق

بعرصات فصل چهاردهم در اشاره بدرهای

بهشت و دوزخ فصل پانزدهم در اشاره بزبانیه

دوزخ فصل شانزدهم در اشاره بمیوه‌های

بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن باشد فصل

هفدهم در اشاره بخازن بهشت و مالک دوزخ

فصل هجدهم در اشاره بدرخت طوبی و درخت

زقوم فصل نوزدهم در اشاره بحور العین

فصل بیستم در اشاره بثواب و عقاب

و صدکل

از نظرات اولی در رسیدن بانجام و ذکر شب
قدر و روز قیامت فصل چهارم
در اشاره بمکان و زمان آخرت فصل پنجم
در اشاره بحشر فصل ششم در ذکر احوال دوزخ
و کسانی که در معرض سلوک راه آخرتند فصل
هفتم در اشاره بصراط فصل هشتم در اشاره
بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و نزول ملائکه
و شیاطین نیکان و بدان فصل نهم در اشاره
بحساب و طبقات اهل حساب فصل دهم
در اشاره بوزن اعمال و ذکر میزان فصل
یازدهم در اشاره بطی آسمانها فصل دوازدهم
در اشاره بنفخات صور و تبدیل زمین و آسمان
فصل سیزدهم در اشاره بحالهای خلق که در روز

قیامت پدید آید و حادث شود و وقوف خلق
بعرصات فصل چهاردهم در اشاره بدرهای
بهشت و دوزخ فصل پانزدهم در اشاره بزبانیه
دوزخ فصل شانزدهم در اشاره بجویهای
بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن باشد فصل
هفدهم در اشاره بخازن بهشت و مالک دوزخ
فصل هجدهم در اشاره بدرخت طوبی و درخت
زقوم فصل نوزدهم در اشاره بحور العین
فصل بیستم در اشاره بثواب و عقاب

و جدول

از نظرت اولی در رسیدن بانجام و ذکر شب
قدر و روز قیامت فصل چهارم
در اشاره بمکان و زمان آخرت فصل پنجم
در اشاره بحشر فصل ششم در ذکر احوال دوزخ
و کسانی که در معرض سلوک راه آخرتند فصل
هفتم در اشاره بصراط فصل هشتم در اشاره
بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و نزول ملائکه
و شیاطین میکائیل و بدان فصل نهم در اشاره
بحساب و طبقات اهل حساب فصل دهم
در اشاره بوزن اعمال و ذکر میزان فصل
یازدهم در اشاره بطی آسمانها فصل دوازدهم
در اشاره بنفخات صور و تبدیل زمین و آسمان
فصل سیزدهم در اشاره بمجالهای حشر که در روز

قیامت پدید آید و حادث شود و وقوف خلق
بعرصات فصل چهاردهم در اشاره بدرهای
بهشت و دوزخ فصل پانزدهم در اشاره بزبانی
دوزخ فصل شانزدهم در اشاره بچیزهای
بهشت و آنچه در دوزخ بازار آن باشد فصل
هفدهم در اشاره بخازن بهشت و مالک دوزخ
فصل هیجدهم در اشاره بدرخت طوبی و درخت
زقوم فصل نوزدهم در اشاره بحور العین
فصل بیستم در اشاره بثواب و عقاب

و جدول

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر سالکانش

و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض
بدانکه راه آخرت ظاهر است و راه بر آن معهد
و نشانهای راه مکشوف و سلوکش آسان و لیکن
مردم از آن معرضند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ
عَنْهَا مُعْرِضُونَ اما سبب آسانی سلوک
آنست که راه همان راهست که مردم از آنجا
آمده اند پس آنچه دیدنیست یکبار دیده اند و آنچه

شنیدنی است یکبار شنیده و لیکن فراموش
کرده اند وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ
قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و در اینه فقیه
میگوید ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا
و در فراموشی از آن بمانده است که چیزی که
بآن چشم دیده است و گوشی که بآن گوش شنیده است
یاد نمیکند تا حالش بآنجا رسیده است که وَإِنْ
تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ
يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
چه اگر شنیده ی شنیده اول یاد کردی كَلَّا
إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ و اگر دیدی
دیده اول شناختی مَنْ نَظَرَ اعْتَبَرَ وَمَنِ اعْتَبَرَ
عَرَفَ وَأَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ و اما سبب اعراض

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر سالکانش

و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض

بدانکه راه آخرت ظاهر است و راه بر آن ممهد
و نشانهای راه مکشوف و سلوکش آسان و لیکن
مردم از آن معرضند وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ
عَنْهَا مُعْرِضُونَ اما سبب آسانی سلوک
آنست که راه همان راهست که مردم از آنجا
آمده اند پس آنچه دیده اند یکبار دیده اند و آنچه

شنیدنی است یکبار شنیده و لیکن فراموش
کرده اند وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن
قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و در این قصه
میگوید ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا
و در فراموشی از آن بمانده است که چیزی که
بان چشم دیده است و گوشی که بان گوش شنیده است
یاد نمیکند تا حالش بانجا رسیده است که وَإِن
تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ
يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
چه اگر شنیده ی شنیده اول یاد کردی كَلَّا
إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ و اگر دیدی
دیده اول شناختی مَن نَظَرَ اعْتَبَرَ وَمَنِ اعْتَبَرَ
عَرَفَ و اوّل الدّین معرفته و اما سبب اعراض

رجیزات خیالیه گفته اند رؤساء
الشیاطین ثلثة اول نوائب طبیعت
مانند شهوت و غضب و توابع آن از مال
و جاه و غیر آن تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي
الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
دوم وساوس عادات مانند تسویلات نفس اما
و تزیینات اعمال غیر صالحه بسبب خیالات
فاسده و اوهام کاذبه و لوازم آن از اخلاق
رذیله و ملکات ذمیمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ
بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا سیم نوامیس اسلاف باشد

متابعت غولان آدمی پیکر و تقلید جاهلان عالم
آسا و اجابت استغوار و استهوار شیاطین
انس و جن و مغرور شدن بخدع و تلبیسات
ایشان رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا
لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ و ثمره اعراض ستکی
انجهالی و شقاوت جاودانی باشد وَمَنْ
أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ
لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ
كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ
الْيَوْمَ تُنْسَى و کدام شقاوت بود بالای
آنکه کسی نزد خدا تعالی منسی باشد و کوری

وخیرات چنانکه گفته اند ذوستاء
الشیاطین ثلثة اول ثواب طبیعت
مانند شهوت و غضب و توابع آن از مال
وجاه و غیر آن تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي
الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
دوم وساوس عادات مانند تسویلات نفس اماره
و تزیینات اعمال غیر صالحه بسبب خیالات
فاسده و اوهام کاذبه و لوازم آن از اخلاق
رذیله و ملکات ذمیمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ
بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ
فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا سیم نوامیس اسلاه باشد

متابعت غولان آدمی پیکر و تقلید جاهلان عالم
آسا و اجابت استغواء و استهواء شیاطین
انس و جن و مغرور شدن بخدع و تلبیسات
ایشان رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا
لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ وثمره اعراض بتنگی
زندگانی و شقاوت جاودانی باشد وَمَنْ
أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ
لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ
كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ
الْيَوْمَ تُنْسَىٰ و کدام شقاوت بود بالای
آنکه کسی نزد خدا تعالی منسی باشد و کوری

در این موضع کوری دلاست فانها لا تعمی
الابصار ولکن تعمی القلوب التی
فی الصدور و آنرا مراتب ختم و طبع
و رین ختم الله علی قلوبهم بل
طبع الله علیها بکفرهم کلا بل ران
علی قلوبهم و این نهایت مراتب کوریست
چه موذیست بحجاب بزرگتر کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون و بزرگترین
آفات آنست که بیشتر کسان که مردمان ایشانرا
در زمره راهبران میشمرند از راه بیخبرند
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم
عن الاخرة هم غافلون و متابعت ایشان
بجز ضلالت نتیجه ندهد وان تطع اکثر

من

٣

من فی الارض یضلوک عن سبیل الله
ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون
پس سبیل طالب سلوک جز اعتصام بحبل الهی نیست
که واعتصموا بحبل الله جمیعا و تمسک هم
جز بکلمات تامات او نیست که وتمت کلمة
ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته
وکفی بربک هادیا ونصیرا **فصل**
دوم در اشارت به مبدء و معاد و آمدن از
فطرت اولی و رسیدن بانجام و دو کرت قدر
و در زبانات مبدء فطرت اولیست و معاد
عود بآن فطرت فاقم وجهک للدین
حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها
لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم

در این موضع کوری دل است فانها لا تعمی
الابصار ولکن تعمی القلوب التی
فی الصدور وآنرا مراتب ختم وطبع
ورین ختم الله علی قلوبهم بل
طبع الله علیها بکفرهم کلا بل ران
علی قلوبهم واین نهایت مراتب کوریست
چه کوریست بحجاب زنگ کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون ودیگرترین
آفات آنست که بیشتر کسان که مردمان ایشانرا
در زمره راهبران میشمرند از راه بیخبرند
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم
عن الاخرة هم غافلون ومتابعت ایشان
بجز ضلالت نیفزاید وان تطع اکثر

من فی الارض یضلوک عن سبیل الله
ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون
پس سبیل طالب سلوک جز اعتصام بحبل الهی نیست
که واعتصموا بحبل الله جمیعا وتمسک هم
جز بکلمات تامات او نیست که وتمت کلمة
ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته
وکفی بربک هادیا ونصیرا **فصل**
دوم در اشارت بمبدء ومعاد وآمدن از
فطرت اولی ورسیدن بانجام وذکر شب قدر
و روز قیامت مبدء فطرت اولی است ومعاد
عود بآن فطرت فاقم وجهک للدین
حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها
لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم

در اول خدا بود و هیچ نبود کَانَ اللهُ وَلَمْ
یَکُنْ مَعَهُ شَیْءٌ پس خلق را از نیست هست
گردانید وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ
تَکُ شَیْئًا در آخر خلق نیست شود و خدا است
نیست و هست باشد کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ
وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ
پس چنانکه هست شدن خلق بعد از نیستی مبدأ
خلق است نیست شدن بعد از هستی معاد ایشان
باشد چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگرند
هر یکی عین دیگری تواند بود کَمَا بَدَأْنَا
اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ و از اینجاست که بحکم
مبدأ خدا بگوید و خلق جواب دهند اَلَسْتُ
بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی و بحکم معاد خدا بگوید

و هم خدا جواب دهد لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ
الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و خلق چون بار اول از خدا
وجود یافته اند و نبودند پس هست شدند باز
وجود بخدای سپارند وَاِنَّ اِلَی رَبِّکَ
الرُّجْعَی پس نیست شوند کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ
اِلَّا وَجْهَهُ مِنْهُ الْمُبْتَدَأُ وَاِلَیْهِ الْمُنْتَهَی
نیستی اول بهشتی است که آدم و حوا آنجا بود
اُسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ و نیستی بعد
نیستی آمدن بدنیا است اِهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعًا
و نیستی سوم که فنا در توحید است بهشتی است
که معاد موحد است اِرْجِعِی اِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً
مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی
جَنَّتِی آمدن از بهشت بدنیا توجه از کمال

در اول خدا بود و دیگر هیچ نبود کان الله ولم
یکن معه شیء پس خلق را از نیست هست
گردانید وقد خلقتک من قبل ولم
تک شیئا در آخر خلق نیست شود و خدا است
هست و هست باشد کل من علیها فان
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
پس چنانکه هست شدن خلق بعد از نیستی مبدء
خلق است هست شدن بعد از هستی معاد شان
باشد چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگرند
هر یکی عین دیگری تواند بود کما بدأنا
اول خلق نعیده و از اینجاست که بحکم
مبدء خدا گوید و خلق جواب دهند الست
بربکم قالوا بلی و بحکم معاد خدا گوید

و هم خدا جواب دهد لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار و خلق چون با دل از خدا
وجود یافته اند و بوده اند پس هست شده باز
وجود بخدای سپارند و ان الی ربک
الرجعی پس نیست شوند کل شیء هالک
الا وجهه منه المبدء والیه المنتهی
هستی اول هستی است که آدم در آنجا بود
اسکن انت وزوجک الجنة و هستی بعد
هستی آمدن بدنیا است اهبطوا منها جمیعا
و هستی سوم که فنا در توحید است هستی است
که معاد موحد است ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی
جنتی آمدن از هست بدنیا توجه از کمال

نقصان است و نفتادن از فطرت اولی
ولا محاله صدور خلق از خالق جز بطریق
نتواند بود و رفتن از دنیا ببهشت توجه از
نقصان بکمال است و رسیدن بفطرت اولی
ولا محاله رجوع خلق با خالق جز باین نسق
صورت نبندد اللّٰه یبدؤ الخلق ثمّ
یعیده ثمّ الیه یرجعون پس اول نزول
و هبوط است و دوم عروج و صعود و اول
افول نور است و دوم طلوع نور اللّٰه نور
السموات والارض بانسب عبارت از
سیر شب کرده و آن شب قدر است و
عبارت از معاد بروز و آن روز قیامت است در
شب قدر تنزّل الملائکة والرّوح فیها

باذن ربّهم من کلّ امر سلام و در روز قیامت
تعرج الملائکة والرّوح الیه فی یوم
کان مقداره خمسین الف سنة چون
کمال مبدء بمعاد است چنانکه کمال شب
بروز و کمال روز بماه و کمال ماه بسال پس اگر
مبدء شب قدر است معاد روز قیامت است
و اگر شب قدر نسبت بماه دارد لیلة القدر
خیر من الف شهر روز قیامت نسبت بسال
دارد و یدبّر الامر من السماء الی الارض
ثمّ یعرج الیه فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة و بوجهی اگر مبدء بروز
نسبت دارد خمرت طینة آدم بیدی اربعین
صباحا معاد نسبت بسال دارد و ما بین

نقصان است و نیفتادن از فطرت اولی
و لا محاله صدور خلق از خالق جز بدین طریق
نتواند بود و رفتن از دنیا بهشت توجه از
نقصان بکمال است و رسیدن بفطرت اولی
و لا محاله رجوع خلق با خالق جز بر این نسق
صورت نبندد اَللّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ
يُعِيدُهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس اول نزول
و هبوط است و دوم عروج و صعود و اول
نزول نور است و دوم طلوع نور اَللّهُ نُورُ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ با نسبت عبارت از
مبدء شب کرده و آن شب قدر است و
عبارت از معاد بروز و آن روز قیامت است در
شب قدر تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا

بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ سَلَامٌ و در روز قیامت
تَعْرُجُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ و چون
کمال مبدء بمعاد است چنانکه کمال شب
بروز و کمال روز بماه و کمال ماه بسال پس اگر
مبدء شب قدر است معاد روز قیامت است
و اگر شب قدر نسبت بماه دارد لَيْلَةُ الْقَدْرِ
خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ روز قیامت نسبت بسال
دارد وَيُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَاۤءِ اِلَى الْاَرْضِ
ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ و بوجهی اگر مبدء بروز
نسبت دارد خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي اَرْبَعِينَ
صَبَاحًا معاد نسبت بسال دارد وَمَا بَيْنَ

التوبتین اربعون عاما و اگر شب قدر
بهزار ماه تفضیل دارد لیلة القدر
خیر من الف شهر روز قیامت بقدر پنجاه
هزار سال است فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة فاصبر صبرا جمیلا
موسی که مرد مبدء است و صاحب تنزیل صاحب
غرب که موضع افول نور باشد وما کنت
بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی
الامر اول ما کتب الله تعالی التوریة
و عیسی که مرد معاد است و صاحب تاویل صاحب
شرق است که موضع طلوع نور باشد واذکر
فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها
مکانا شرقیا وانه لعلم للساعة محمد

صلی الله علیه و آله که جامع مبدء و معاد است بوجهی
توسط است و بوجهی از هر دو متبرا اما جامع بحکم
اینکه هم در مبدء نشئتی دارد که کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین ولکل شیء جوهر
وجوهر الخلق محمد و هم در معاد مرتبتی دارد
که نفع روز حشر است اذ خرت شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی و اما توسط بحکم
آنکه از وسط عالم روی بمغرب ابد کرد تا روی
بقبله موسی باشد و بمشرق تا قبله عیسی و میان
هر دو تا بقبله حضرت محمد ص باشد ما بین
المشرق والمغرب قبلتی و اما از هر دو برا
بحکم انه لا شرقیة ولا غربیة است ان
فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون

النوتمين اربعون عاما واكرش قدر
بهزار ماه تفضيل دارد ليلة القدر
خير من الف شهر روز قيامت بقدر پنجاه
هزار سال است في يوم كان مقداره
خمسين الف سنة فاصبر صبرا جميلا
موسى كه مرد مبدء است وصاحب تنزيل صاحب
غرب كه موضع افول نور باشد وما كنت
بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى
الامر اول ما كتب الله تعالى النور به
وعيسى كه مرد معاد است وصاحب تاويل صاحب
شرق است كه موضع طلوع نور باشد واذكر
في الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها
مكانا شرقيا وانه لعلم للساعة محمد

صلى الله عليه وآله كه جامع هر دو است بوجهى
متوسط است وبوجهى از هر دو مبرا اما جامع بحكم
آنكه هم در مبدء نشر لتى دارد كه كنت نبيا
وآدم بين الماء والطين ولكل شيء جوهر
وجوهر الخلق محمد وهم در معاد مرتبتى دارد
كه نفع روز حشر است ادخرت شفاعتي
لاهل الكبائر من امتي واما متوسط بحكم
آنكه از وسط عالم روى بمغرب ابد كرد تا روى
بقبله موسى باشد وبمشرق تا قبله عيسى وبيان
هر دو تا بقبله حضرت محمد ص باشد ما بين
المشرق والمغرب قبلتي واما از هر دو مبرا
بحكم آنكه لا شرقية ولا غربية است ان
في ذلك لآيات لقوم يتفكرون

الثمنين اربعون عاماً و اكر شب قدر
به هزار ماه تفضيل داره ليلة القدر
خير من الف شهر روز قيامت بقدر پنجاه
هزار سال است في يوم كان مقداره
خمسين الف سنة فاصبر صبراً جميلاً
موسى كه مرد سيد است و صاحب تنزيل صاحب
غرب كه موضع افول نور باشد وما كنت
بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى
الامر اول ما كتب الله تعالى التورية
و عيسى كه مرد سادات و صاحب تاويل صاحب
شرق است كه موضع طلوع نور باشد واذكر
في الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها
مكاناً شرقياً و انه لعلم للساعة محمد

صلى الله عليه و آله كه جامع هر دو است بوجهى
متوسط است و بوجهى از هر دو مبرا اما جامع بحكم
انكه هم در سيد بشر لقب دارد كه كنت نبياً
وآدم بين الماء والطين ولكل شيء جوهر
وجوهر الخلق محمد و هم در معاد مرتبتى دارد
كه شفيع روز حشر است ادخرت شفاعتي
لاهل الكبائر من امتي واما متوسط بحكم
انكه از وسط عالم روى بمغرب ابد كرد تا روى
بقبله موسى باشد و بمشرق تا قبله عيسى و بيان
هر دو تا بقبله حضرت محمد صلعم باشد ما بين
المشرق والمغرب قبلتي واما از هر دو مبرا
بحكم انكه لا شرقية ولا غربية است ان
في ذلك لآيات لقوم يتفكرون

النوتمين اربعون عاما واگر شب قدر
بهزار ماه تفضيل دارد ليلة القدر
خير من الف شهر روز قيامت بقدر پنجاه
هزار سال است في يوم كان مقداره
خمسين الف سنة فاصبر صبرا جميلا
موسى ع كه مرد شب را است و صاحب تنزيل صاحب
غربت كه موضع افول نور باشد وما كنت
بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى
الامر اول ما كتب الله تعالى التورية
وعيسى ع كه مرد سحر است و صاحب تاويل صاحب
شرق است كه موضع طلوع نور باشد واذكر
في الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها
مكانا شرقيا وانه لعلم للساعة محمد

صلى الله عليه وآله كه جامع هر دو است بوجه
توسط است وبوجهى از هر دو متبرا اما جامع بحكم
آنكه هم در مبدء نسبتى دارد كه كنت نبيا
وآدم بين الماء والطين ولكل شى جوهر
وجوهر الخلق محمد وهم در معاد مرتبتى دارد
كه شفيع روز حشر است ادخرت شفاعتى
لاهل الكبائر من امتى واما توسط بحكم
آنكه از وسط عالم روى بمغرب ابد كرد تا روى
بقبله موسى باشد وبمشرق تا قبله عيسى بيان
هر دو تا قبله حضرت محمد ص باشد ما بين
المشرق والمغرب قبلتى واما از هر دو مبرا
بحكم آنكه لا شرقية ولا غربية است ان
في ذلك لآيات لقوم يتفكرون

فصل ششم

در اشارت بهمه دو جهان و ذکر مراتب مردم
در این جهان و آن جهان حمد ایتعالی را بحکم
آنکه اول و آخر است دو عالم است یکی دنیا
ویکی آخرت یکی این جهان ودیگری آن جهان که
ایمبدر و آن معاد است وبحکم آنکه ظاهر است
وباطن دو عالم است یکی عالم خلق ودیگری
عالم امر یکی عالم ملک ویکی عالم ملکوت یکی عالم
غیب ویکی عالم شهادت که این محسوس است
و آن معقول و خلق را چون گذر بر این عالمها است
از دنیا بآخرت و از اینجهان بآنجهان و از خلق بامر
و از ملک بملکوت و از غیب بشهادت رفتن ضرورت است
و انبیا را بدین سبب فرستاده اند تا ایشانرا

از عالمی بعالمی خوانند چنانکه کتب منزله بر آن
مقرر است پس دعوت نبی بآنجاست و نبأ
آن عالمست که خلق بانجا میروند عَمَّ
يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي
هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ خلق دنیا در برزخند
و برزخ سدّیست ظلمانی میان مبدء و معاد
متوسط مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ
يُبْعَثُونَ واینجا بعضی خفته اند و بعضی مرده
خفتگان بحکم آنکه النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا
انْتَبَهُوا الدُّنْيَا حُلُمٌ و مردگان بحکم آنکه
أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ
فِي الْقُبُورِ و هر که از این زندگی برود از خود
برخواست و قیامتش برخواستن بود مَنْ مَاتَ

فصل ششم

در اشارت بهمه دو جهان و ذکر مراتب مردم
در این جهان و آن جهان خدای تعالی را بحکم
انه اول و آخر است دو عالم است یکی دنیا
و یکی آخرت یکی این جهان و دیگری آن جهان که
اینجهان و آن معاد است و بحکم انه ظاهر است
و باطن دو عالم است یکی عالم خلق و دیگری
عالم امر یکی عالم ملک و یکی عالم ملکوت یکی عالم
غیب و یکی عالم شهادت که این محسوس است
و آن معقول و خلق را چون گذر بر این عالمها است
از دنیا بآخرت و از اینجهان بآنجهان و از خلق بامر
و از ملک بملکوت و از غیب بشهادت رفتن ضرور است
و انبیا را بدین سبب فرستاده اند تا ایشانرا

از

از عالمی بعالمی خوانند چنانکه کتب منزله بر آن
مقرر است پس دعوت نبی با نبأ است و نبأ
آن عالمست که خلق با نجا میروند عَمَّ
یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ الَّذِی
هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ خلق دنیا در برزخند
و برزخ سدیست ظلمانی میان مبدء و معاد
توسط مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى یَوْمِ
یُبْعَثُونَ و اینجا بعضی خفته اند و بعضی مرده
خفتگان بحکم انه النَّاسُ نِیَامٌ فَإِذَا مَاتُوا
انْتَبَهُوا الدُّنْیَا حُلُمٌ و مردگان بحکم انه
أَمْوَاتٌ غَیْرُ أَحْیَاءٍ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ
فِی الْقُبُورِ و هر که از این زندگی بمرد از خود
برخاست و قیامت برخاستن خود مَنْ مَاتَ

فقد قامت قیامته فاذا ماتوا انتبهوا
و لیکن مرگ دو مرگست یکی ارادی موتوا
قبل ان تموتوا و دیگری طبیعی اینما تکونوا
یدرککم الموت هست که مرگ ارادی
بمیرد زندگی جاوید زنده شود مت بالارادة
تحیی بالطبیعة و هست که مرگ طبیعی بمیرد
در هلاک جاودانی افتد ویل لمن انتبه
بعد الموت سر قیامت سری بس بزرگست
انبیا را رخصت کشف آن نداده اند چه انبیا
اصحاب شریعت اند و اصحاب قیامت دیگر اند
انما انت منذر و لکل قوم هاد
و محمد صلی الله علیه و آله که بقرب قیامت مخصوص صفت
که انا و الساعة کهاتین فالله اینست

که یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها
فیم انت من ذکریها الی ربک
منتهیها انما انت منذر من یخشیها
قیامت روز ثواب است و شریعت روز عمل الیوم
عمل بلا ثواب و غدا ثواب بلا عمل پیمبران
در روز قیامت گواهان باشند فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک
علی هؤلاء شهیدا حاکم قیامت دیگرست
و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم
بالحق شریعت راست از شارع گرفته اند
و قیامت مقصد صاحب شریعت سفیر است
ما ادری ما یفعل بی و لا بکم خلق
سالکاند و تا اثری از مقصد سالک نرسد

فقد قامت قیامته فاذا ماتوا انتبهوا
ولیکن مرگ دو مرگست یکی ارادی موتوا
قبل ان تموتوا و دیگری طبیعی اینما تکونوا
یدرککم الموت پس که مرگ ارادی
بمیرد زندگی جاوید زنده شود مت بالارادة
تحیی بالطبیعة و پس که مرگ طبیعی بمیرد
در هلاک جاوید افتد و ویل لمن انتبه
بعد الموت سر قیامت سری بس بزرگست
انبیا را رخصت کشف آن نداده اند چه انبیا
اصحاب شریعت اند و اصحاب قیامت دیگر اند
انما انت منذر و لکل قوم هاد
و محمد صلی الله علیه و آله که تقرب قیامت مخصوص صفت
که انا والساعة کهاتین خاص باینست

که یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها
فیم انت من ذکریها الی ربک
منتهیها انما انت منذر من یخشیها
قیامت روز ثواب و شریعت روز عمل الیوم
عمل بلا ثواب و غدا ثواب بلا عمل پیمبران
در روز قیامت گواهان باشند فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک
علی هؤلاء شهیدا حاکم قیامت دیگرست
و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم
بالحق شریعت را بشارع گرفته اند
و قیامت مقصد صاحب شریعت پیغمبر باید
ما ادری ما یفعل بی و لا بکم خلق
سالکانند و تا اثری از مقصد سالک نرسد

سلوکش دست ندهد چه هیچ سالک تا از مقصد
آگاه نشود بدان راغب نگردد و در اهتزاز و حرکت
نیاید و آگاهی از مقصد معرفت است و رغبت
بدان محبت پس تا عارف محب نباشد او را سلوک
دست ندهد و محبت و معرفت اثر وصول است
و کمالش عین وصول و آن را حشر خوانند المرءُ
یُحشرُ مَعَ مَن اَحبّ و در آگاهی مراتبی است
ظن و علم و ابصار ظن بوجهی این جهانی است
و علم آن جهانی چه اینجا اَلا اِنّهم فی مِریةٍ
مِن لقاءِ ربّهم و آنجا ثمّ یجمعکم اِلی
یومِ القیمة لا ریبَ فیه و علم بوجهی
اینجهانیست و مشاهده و رؤیت آنجهانی کلّا
لو تعلمونَ علمَ الیقین لترونَّ الجحیم

ثمّ لترونّها عینَ الیقین اثر اول که از
وصول سالک باشد ایمانست و اثر دوم ایقان
ایمان تصدیق باشد و ما اَنتَ بمؤمنٍ لنا
و ایقان تحقیق اِنّ هذا لهو حقّ الیقین
ایمان بحسب آنچه در عالم غیب از آن محجوبند
یؤمنون باللّه و الیوم الآخر و ایقان بحسب
آنچه در عالم شهادت آن را مشاهده پس ایمان
نصیب اهل دنیاست یؤمنونَ بالغیب
و ایقان نصیب اهل آخرت و بالآخرةِ هم
یوقنون اینجا مِن اقلّ ما اوتیتم الیقین
میگوید و دعوت بایمانست آمنوا بربّکم
و کمال ایمان بایقانست و اعبُد ربّک حتّی
یأتیکَ الیقین ایمان را مراتبی است اول

سلوکش دست ندهد چه هیچ سالک تا از مقصد
آگاه نشود بدان راغب نگردد و در اهتزاز و حرکت
نیاید و آگاهی از مقصد معرفت است و رغبت
بدان محبت پس تا عارف محب نباشد او را سلوک
دست ندهد و محبت و معرفت اثر وصول است
و کمالش عین وصول و آنرا حشر خوانند المرء
یحشر مع من احب و در آگاهی مراتبی است
ظن و علم و ابصار ظن بوجهی این جهانی است
و علم آن جهانی چه اینجا الا انهم فی مریة
من لقاء ربهم و آنجا ثم یجمعکم الی
یوم القیمة لا ریب فیه و علم بوجهی
اینجهانیست و مشاهده و رویت آنجهانی کلا
لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم

ثم لترونها عین الیقین اثر اول که از
وصول سالک باشد ایمانست و اثر دوم ایقان
ایمان تصدیق باشد و ما انت بمؤمن لنا
و ایقان تحقیق ان هذا لهو حق الیقین
ایمان بحسب آنچه در عالم غیب از آن محجوبند
یؤمنون بالله و الیوم الآخر و ایقان بحسب
آنچه در عالم شهادت آنرا مشاهده پس ایمان
نصیب اهل دنیاست یؤمنون بالغیب
و ایقان نصیب اهل آخرت و بالآخرة هم
یوقنون اینجا منزل ما او نتیم الیقان
میگویند و دعوت بایمانست آمنوا بربکم
و کمال ایمان بایقانست واعبد ربک حتی
یاتیک الیقین ایمانرا مراتبی است اول

قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولكن

قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان

في قلوبكم وسط وقلبه مطمئن بالايمان

آخر يا ايها الذين امنوا امنوا اين

ايمانست بعد از ايمان اذا ما اتقوا و امنوا

ثم اتقوا واحسنوا و ايمان را نيز شرايطست

فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك

فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم

حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما

اول انقياد فرمان بعد از آن رضا بقضا

بعد از آن تسليم و ايقان نيز مراتبست كلا

سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون

كلا لو تعلمون علم اليقين لترون

الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم

لتسئلن يومئذ عن النعيم شاهد دوزخ

بعد از حصول علم اليقين است و مشاهده بهشت

بل سؤال از آنكه هنوز حكم غيب دارد بعد از حضور

علم اليقين است چه با هم هنوز حجاب باقيست

بيقين و با عين باقيست با اثر اهل گمان پندارند

كه قيامت هم بزمان دور است وما اظن

الساعة قائمة وهم بمكان و يقذفون

بالغيب من مكان بعيد و اهل يقين دانسته

كه هم بزمان نزديكست اقتربت الساعة و هم

بمكان واخذوا من مكان قريب يوم

يرونه بعيدا ونريه قريبا پيغمبر دست

فرا كرده ميوه بهشت بر گرفت و تا زيد بن حارثه را

قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولكن
قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان
في قلوبكم وسط وقلبه مطمئن بالايمان
آخر يا ايها الذين امنوا امنوا ايس
ایمان بعد از ایمان اذا ما اتقوا وامنوا
ثم اتقوا واحسنوا و ایمان را نیز شرایط
فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك
فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم
حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما
اول انقیاد و سپس ایمان بعد از آن رضا بقضا
بعد از آن تسلیم و ایقان را نیز مراتبست كلا
سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون
كلا لو تعلمون علم اليقين لترون

الجحيم

الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم
لتسئلن يومئذ عن النعيم شاهد. دوزخ
بعد از حصول علم اليقین است و شاهده بهشت
بل سؤال از آنكه مستور حكم غيب دارد بعد از حضور
علم اليقین است چه با هم مستور محجوب با بهشت
یقین و با یقین با هیبت با اثر اهل گمان پندارند
كه قيامت هم بزمان دور است. وما اظن
الساعة قائمة وهم بمكان و يقذفون
بالغيب من مكان بعيد واهل يقين دانند
كه هم زمان نزديكست. اقتربت الساعة
مكان واخذوا من مكان قريب يوم
یرونه بعیدا ونریه قریبا پیغمبر دست
فرا کرده میوه بهشت برگرفت و تا زید بوی خار را

مشاهده این احوال نکرد تا آنکه او مؤمن حقیقی است
حکم نکرد اذ قال له کیف اصبحت یا زید فقال
اصبحت مؤمنا حقا قال علیه السلام
ان لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک
قال رأیت اهل الجنة یتزاورون و
رأیت اهل النار یتعاوون و رأیت
عرش ربی بارزا فقال علیه السلام اصبت
فالزم ثم قال لانس بن مالک هذا
شاب نور الله قلبه بالایمان

فصل چهارم

در مشابهت زمان و مکان آخرت چون دنیا با صفت
مشابه گهواره کودک و طفل را از دایه و گهواره گزیر نیست دایه
او زمان است و گهواره او مکان و بوجهی مدار دنیا ست

و مادر او مکان و مکان و زمان هر یکی ازوی
از آثار مبدع خود مخصوص است و آن احاطت
بکائنات چه عین احاطت خدا است و الله
بکل شیء محیط و اثرش غیر او را از او احاطت
که اثر مبدع است چنان حاصل آید که بعضی از آن
اول باشد و بعضی آخر و مکان را چنانکه بعضی ظاهر
باشد و بعضی باطن و چون هر دو دو است و طبیعت
نیستند هیچکدام در هیچگاه تام مثبت و پس وجود
بعضی از زمان بقضای عدم دیگر میگیرد و بعضی
بعضی از مکان اقتضای غیب دیگر بعضی که نشسته
زمان مثبت نیست و آینده همچنین اگر زمان دو روز
آن حالت که کمترین زمان است و از خود دوری
معتقد اند دارد و حکما از آن خواسته اند و اگر کما

مشاهده این احوال نکرده بر آنکه او مؤمن حقیقی است

علم نکرده اذ قال له کیف اصبحت یا زید قال

اصبحت مؤمناً حقاً قال علیه السلام

ان لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک

قال رأیت اهل الجنة یتزاورون و

رأیت اهل النار یتعاوون و رأیت

عرش ربی بارزاً فقال علیه السلام اصبت

فالزم ثم قال ع لانس بن مالک هذا

شاب نور الله قلبه بالایمان

فصل چهارم

در اشارت بزمان و مکان آخرت چون دنیا نسبت

بمثابه گهوارهٔ طفل را از دایه و گهواره گزیر نیست دایه

او زمانست و گهوارهٔ او مکان و بوجهی مدد او را

و ما در او مکان و مکان و زمان بسر کمی ازی

از آثار مبدع خود مخصوص است و آن احاطت

بکائنات چه عین احاطت خدا است والله

بکل شیء محیط و اثرش غیر او را ز اجزا احاطت

که اثر مبدع است چنان حاصل آید که بعضی از آن

اول باشد و بعضی آخر و مکان را چنانکه بعضی ظاهر

باشد و بعضی باطن و چون هر دو مبدع است و جمیع

نشنند هیچکدام را هیچگاه تمام نسبت و پس وجود

بعضی از زمان بقضای عدم دیگر میسگرد و حضور

بعضی از مکان اقتضاء غیب دیگر بعضی کند

زمان نسبت است و آینده همچنین اگر زمان در وجود

آن حالت که کمترین زمان اوست و از خود دوری

متقدر اندارد و حکما از آن خواسته اند و اگر کما

اما طی مدت همه مکان است نه جزوی از آن
و همه مکان آنست که آسمان و زمین و دیگر کاینات را
حاویست و آخرت از زمان و مکان مبراست
چه از نقصان منزه است اما شانها نیکه از آن
بالای زمان و مکان و هفت گاهی زمانی بود و گاهی
مکانی تا بلسان ترجمه بود و نشان زمانی کمتر
زمانی تواند بود مانند حال وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ و نشان مکانی
بیشتر اخترین مکانی وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ و ابداع هم زمانیست
و هفت مراد کمتر زمانی کنند وَمَا أَمْرُنَا
إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحِ الْبَصَرِ پس مبدء و معاد
از این هر دو نیز مقدس باید یقین که آخرت

تعلقش بزمان و مکان هم برین مسیاقت گیرد
اما تعلقش تعلیقت زمان چنانکه گفته اند الغیبات
خطرات و بوسعت مکان أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ
صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ

فصل پنجم

در اشارت بجز خلایق زمان علت تغیر است
علی الاطلاق و مکان علت تکثر است علی الاطلاق
و تغیر و تکثر علت محجوب شدن بعضی موجودات
از بعضی پس چون بقیامت زمان و مکان مرتفع شود
و حجابها برخیزد و خلق اولین و آخرین مجتمع شوند
پس قیامت روز جمع است يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ
الْجَمْعِ و بوجهی روز فصل است چه دنیا کون مشابهت
و روی حق و باطل مشابه نماید تنها صمان در مقابل

اما طي ست همه مکان راست نه خردي از آن
وهمه مکان آنست که آسمان و زمين و ديگر کاينات را
حاويست و آخرت از زمان و مکان مبرا است
چه از نقصان منزه است اما نشانهايي که از آن
بالاي زمان و مکان و چند کاهي زماني بود و کاهي
مکاني تلبسان دفعيه بود و نشان زماني کمتر
زماني تواند بود ماننده حال وما امر الساعة
الا کلمح البصر او هو اقرب ونشان مکاني
بجسم فراخترين مکاني وجنة عرضها
السموات والارض و ابداع هم زمانيست
وصفت مراد کمتر زماني کنند وما امرنا
الا واحدة کلمح البصر پس ميدرد معا
از انيه وي نيز قياس بايد يقين که آخرت

تعلقش

تعلقش بزمان و مکان هم بر اين مسيباقست گرد
اما تعلقش تعلقست زمان چنانکه گفته اند البقيات
خطرات و بوسعت مکان افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو على نور من ربه

فصل پنجم

در اشارت بحشر خلايق زمان علت تغيراست
على الاطلاق و مکان علت کثراست على الاطلاق
و تغير و کثر علت محجوب شدن بعضي موجودات
از بعضي پس چون بقيامت زمان و مکان مرتفع شود
حجابها برخيزد و خلق اولين و آخرين مجتمع شوند
پس قيامت روز جمع است يوم يجمعکم ليوم
الجمع و بوجهي روز فصل است چه دنيا کون مشابهت
و روي حق و باطل مشابه نمايد تنفاصمان در مقابل

یک دیگر نشسته اند و آخرت کون مباینت است
و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون
حق را از باطل جدا کنند لیمیز الله الخبیث
من الطیب خصومت متخاصمان که در مقابل
یک دیگر نشسته اند فصل کنند و بحقیت حق و
بطلان باطل حکم کنند لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة لیحق
الحق و یبطل الباطل پس قیامت روز فصل است
اما این فصل هم اقتضاء آن جمع میکند که در پیش
بیان شد هذا یوم الفصل جمعناکم
والاولین حشر جمع باشد پس روز حشر است
وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا اما
حشرها تفاوت قومی را چنین است که و یوم

قل ان الاولین والآخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم

نحشر

نحشر اعداء الله الی النار و در جمله حشر هر
کسی با نچه که سلوکش در طلب آن بوده است
و احشروه مع من یتولاه و این سبب احشروا
الذین ظلموا و ازواجهم و همچنین فوربک
لنحشرنهم و الشیاطین تا بحدی که لو احب
احدکم حجرا لحشر معه و چون آثار افعال را
در آن برازخ جسمانی چنانکه بعد از این گفته شود مصور
و حاضر گردانند آن اصناف را جمله حشر کرده باشند
و اذا الوحوش حشرت و حشر هر کسی بصورت
ذاتی انفس خواند بود چه آنجا حجابها مرتفع گم
و برزوا لله الواحد القهار و این سبب
یحشر بعض الناس علی صورة یحسن
عندها القردة والخنازیر و هم در اینجا

یک دیگر نشسته اند و آخرت کون مباینت است
و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون
حق را از باطل جدا کنند لیمیز الله الخبیث
من الطیب خصومت متخاصمان که در مقابل
یک دیگر نشسته اند فصل کنند و بحقیت حق و
بطلان باطل حکم کنند لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة لیحق
الحق و یبطل الباطل پس قیامت روز فصل است
اما این فصل هم اقتضاء آن جمع میکند که در پیش
بیان شد هذا یوم الفصل جمعناکم
والاولین حشر جمع باشد پس در حشر است
وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا اما
حشره تفاوت قومی را چنین است که در یوم

[illegible]

یحشر اعداء الله الی النار در جمله حشر هر
کسی با آنچه که سلوکش در طلب آن بوده است
واحشره مع من یتولاه و باین سبب احشروا
الذین ظلموا و ازواجهم و همچنین فرموده
لنحشرنهم والشیاطین تا حدی که لو احب
احدکم حجرا یحشر معه و چون آثار افعال
در آن برزخ حیوانی چنانکه جدا از این گفته شود متصور
و حاضر گشته آن اصناف را جمله حشر کرده باشند
واذا الوحوش حشرت و حشر هر کسی بصورت
ذاتی انفس نوازد بود چه آنجا جای ظهور نفسیت که
و برزوا لله الواحد القهار و باین سبب
یحشر بعض الناس علی صورة یحسن
عندها القردة والخنازیر و هم موذو اینجا

وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ
الطَّاغُوتَ ولکن در این جهان کسانی بینند که اهل آن جهان باشند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

فصل ششم

در احوال اصناف خلق در آن جهان و ذکر بهشت
و دوزخ کسانی که در این عالم در معرض سلوک راه
آخرت شده طایفه اند وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً
فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
و همچنین فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ
وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ سابقان اهل وحدتند
از راه دور از سلوک منزه اند اهل خود مقصد همه

سالکان

سالکان ایشانند وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
ایشانند آن گروه که إِنْ حَضَرُوا لَمْ يُعْرَفُوا
وَإِنْ غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا و اهل یمین نیکان
عاملند ایشان را مراتب بسیار است بحسب درجات
بهشت در ثواب متفاوت شوند وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ
مِمَّا عَمِلُوا و اهل شمال بدان عاملند ایشان را
اگرچه مراتب بسیار است بحسب درکات دوزخ
اما در عذاب متساویند قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ
وَلَٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ همچنین فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ و این سه طایفه
گذر بر دوزخ است وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا
كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا اما کامل
سابقون يَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ

وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ
الطَّاغُوتَ ولکن در وینجهان کسانی بینند که اهل آنجهان باشند
اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

فصل ششم

در احوال اصناف خلق در آن جهان و ذکر بهشت
و دوزخ کسانی که در اینعالم در معرض سلوک راه
آخرت شده طایفه اند وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً
فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
وهمچنین فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ
وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ سابقان اهل وحدت اند
از راه و از سلوک منزه اند اهل خود مقتصد همه

سالکان

سالکان ایشانند وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
ایشانند آن گروه که اِنْ حَضَرُوا لَمْ یُعْرَفُوا
وَاِنْ غَابُوا لَمْ یُفْتَقَدُوا و اهل یمین بکمال
حال نسبت ایشانرا مراتب بسیار است بحسب درجات
بهشت و در ثواب متفاوت اند وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ
مِمَّا عَمِلُوا و اهل شمال بدان حالند ایشانرا
اگرچه مراتب بسیار است بحسب درکات دوزخ
اما در عذاب متساویند قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ
وَلَٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ همچنین اِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ و این سه طایفه
که بر دوزخ است وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا
كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا اما اهل کمال
سابقون یَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ

نجات خلف ایشانرا از دوزخ گرندی بنت
خزنا مادهی خامدة ؟ سخن کمی از امامان
اهل بیت است بجواب آنکه پرسیده اند که شما ایم
گذر بر دوزخ سبب باشد گفت بلی و اما اهل یمین را
از دوزخ نجات دهند و اما اهل شمال را در آنجا
بگذارند ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ
فِيهَا جِثِيًّا سابقان و اهل یمین بهشت رسند
و اما کمال اهل یمین بهشت بود و کمال بهشت بتعالی
إِنَّ الْجَنَّةَ أَشْوَقُ إِلَى سَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ
إِلَى الْجَنَّةِ ایشانرا بهشت اشتیاقی بود لَمْ
يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ایشان اهل اعراف اند
وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
ایشانرا به حال امکان باشد لِكَيْلَا تَأْسَوْا

عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وصف
حال ایشانست اهل شمال اهل تضاد اند که با وجود
تضاده در اینعالم متقابل است مانند هستی و نیستی
و مرگ و زندگانی و علم و جهل و قدرت و عجز
و لذت و الم و سعادت و شقاوت بازمانده اند
زیرا که بخود بازمانده اند و از خود بخود خلاصی
نتوان یافت كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ لاجرم
همیشه در میان دو طرف سموم و زمهریر دوزخ
متردد اند گاه باین معذب و گاه بآن لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ
ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ چون در دنیا
در قید رتبه طاعت که اول مرتبه است از مراتب
ایمان نمانده اند و زمام اختیار را بدست خود باز

نجا لطف ایشانرا از دوزخ گزندی نیست
جُزْنَاهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ سخن یکی از امامان
اهل بیت است بجواب آنکه پرسیده اند که شما را هم
گذر بر دوزخ سیخیا شد گفت بلی و اما اهل یمین را
از دوزخ نجات دهند و اما اهل شمال را در آنجا
بگذارند ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ
فِيهَا جِثِيًّا سابقان و اهل یمین بهشت رسند
و اما کمال اهل یمین بهشت بود و کمال بهشت بسابقان
إِنَّ الْجَنَّةَ أَشْوَقُ إِلَى سَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ
إِلَى الْجَنَّةِ ایشانرا بهشت اتفاقی بود لَمْ
يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ایشان اهل اعراف اند
وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
ایشانرا به حال ایمان باشد لِكَيْلَا تَأْسَوْا

عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وصف
حال ایشانست اهل شمال اهل تضاد نه که با وجود
متضاده درین عالم متقابل است مانند هستی و نیستی
و مرگ و زندگانی و علم و جهل و قدرت و عجز
و لذت و الم و سعادت و شقاوت بازمانده اند
زیرا که بوجود بازمانده اند و از وجود خلاصی
نتوانیافت كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ لاجرم
همیشه در میان دو طرف سموم و زمهریر دوزخ
متردد اند گاه باین معذب و گاه بآن لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ
ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ چون در دنیا
در قید رتبه طاعت که اول مرتبه است از مراتب
ایمان نیامده اند و زمام اختیار را بدست خود باز

گرفته اند باخرت محجوب مانده اند کلما ارادوا
ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و اهل یمین
اهل مرتبت اند همیشه در سلوک باشند تا کمال بعد
از کمال و درجه بالا درجه حاصل میکنند لهم غرف
من فوقها غرف مبنیة از عذاب اهل تضاد
خلاصی یافته اند لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون الحزن علی ما فات والخوف مما
لم یأت چون بدنیا مجبور بوده اند و ما کان
لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان
یکون لهم الخیرة من امرهم باخرت مختار مطلق شده اند
لهم فیها ما یشاؤن تا بحکم عدل بر یکی را از جبر
و اختیار نصیبی باشد پس اگر این طایفه را یکی از دو
طرف تضاد را نسبتی باشد آن تضاد حقیقی نباشد

و ایشان بان معاقب نباشند بل مثاب باشند
و آن باشد حرارت زنجبیل و برودت کافور باشد
عزیزی اند نه چون حرارت و برودت سموم و زمهریر
که فرمیند ان الابرار یشربون من کاس کان
مزاجها کافورا و یسقون فیها کاسا کان
مزاجها زنجبیلا عجب که منازعت اهل این
رتبه منازعت مجازی باشد یتنازعون فیها
کاسا لا لغو فیها و لا تأثیم تا لا جرم و
نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر
متقابلین اما مخاصمت اهل تضاد مخاصمت
حقیقی باشد ان ذلک لحق تخاصم اهل
النار لاجرم کلما دخلت امة لعنت اختها
پس حرارت و برودت که متضادند کاه برد و طرف

سبب عذاب قومی از چنانکه اهل دوزخ دگاه
طرف سبب راحت قومی است و آن تبرّ دا
مثلا اعا است اهل رد اهل یقین اگو سینه و دیگر
طرف کنار است سبب عذاب قومی که تعالی
ایشان باشند الظاهر باطن الستر
دگاه سیر و طرف سبب راحت قومی باشد
چنانکه در تخییل دکانور گفتیم و همچنین نار گاه عذاب
قومیست مانند نار جحیم و گاه راحت قومی باشد
آن نار که شخصی از قسیم الجنة والنار التماس کرد
یا قسیم النار اجعلنی من اهل النار تا او بخندید
و گفت جعلتک و بعد از آن با دیگر حاضران
فرمود که میخواهد از اهل قیامت باشد و بهشتی هم
اضافت بیشتر که نعیم است خاص و عام را

باشد

باشد کل شیء هالک الا وجهه و بهشتی
لطف که اهل جنت را باشد من احببنی محوت
اتبه و بهشتی عنف که اهل دوزخ را باشد لا
تبقی و لا تذر

فصل هفتم

در اشارت بصراط صراط راه خداست و انک
لتهدی الی صراط مستقیم صراط الله
الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و فیها
ادق من الشعر و احد من السیف باریکی بسبب اینکه
اگر اندک میل یکی از دو طرف تضاد افتد موجب
هلاک شود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم
النار و تیزی بسبب آنکه مقام برادوام شقی
هلاک است و من وقف علیه شقه بنصفین

دوزخیان از صراط بدوزخ افتند وَاِنَّ
الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ
لَنَاکِبُونَ از دو جانب صراط درخت الیمین
وَالشِّمَال متصلتان بخلاف اهل اعراف
که الْجَنَّةُ عَلَی یَمِینِهِمْ وَالشِّمَالُ عَلَی شِمَالِهِمْ
اگرچه یمین وشمال ایشان یمین باشد کِلْتَا
یَدَیِ الرَّحْمٰنِ یَمِینٌ

فصل ششم

در اشارت صحایف اعمال وکرام الکاتبین
ونزول ملائکه وشیاطین بر ایشان و بدان قول و فعل
مادام که در کون اصوات وحرکات باشند از انقضا
وثبات بی نصیب باشند وچون کون کتابت و
تصویر آید باقی وثابت وهر که قولی گوید یا فعل

کند اثری از آن باو باقی بماند و از این سبب باشد
که تکرار اقتضای اکتساب ملکه کند که او بود آن
ملکه مزاولت بآن قول یا آن فعل آسان بود اگر
نه چنین بودی هیچکس علم و صناعت و حرفت
نتوانستی آموخت و تادیب کودکان و تحصیل
ناقصان را فایده نبودی پس آن اثرها که از اقوال
و افعال مردم باقی ماند بحقیقت بمثابه کتابت
و تصویر آن اقوال و افعال باشند و محل آن کتابتها
و تصویرها را کتاب افعال و اعمال و صحیفه اقوال
خوانند چه اقوال و اعمال چون منقش شوند کتاب
باشند چنانکه بیان کنیم انشاء الله العزیز و کاتبان
و مصوران آن مکتوبات و مصورات کرام الکاتبین
باشند و نیکی که در یمین باشند حسنات اهل یمین

و مستند و قومی که بر شمال باشند سیئات اهل
شمال اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن
الشمال قعید در خبر است که هر که حسنه کند
از آن حسنه فرشته در وجود آید که او را ثواب
دارد و هر که سیئه کند از آن سیئه شیطانی به
وجود آید که او را عذاب دارد و خود در قرآن مجید است
ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل
علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و تعالی آن قل
هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل
علی کل افاک اثیم همچنین و من یعش عن
ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین

و همین است که بعبارت اهل دانش ملکه و قوی گفته اند
و بعبارت اهل بینش ملک و شیطان و مقصود از
همه دو یکی باشند و اگر نه بقا و ثبات آن ملکات
بودی خلود و ثواب و عقاب برای اعمالی که در زمان
اندک کرده باشند وجهی نبودی و لکن انما
یخلد اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی
النار بالنیات پس هر که مثقال ذره نیکی یا
بدی کرده آن نیکی و بدی در کتابی مکتوب و مصور
شود و مخلد و مؤبد بماند و چون پیش چشم ایشان
دارند که و اذا الصحف نشرت کسانی که از آن
غافل باشند گویند ما لهذا الکتاب لا یغادر
صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و وجدوا
ما عملوا حاضرا همچنین در اخبار آمده است که

از گفتن تسبیحی یا فعل حسنه نشاط وری بیافز سنند
که در بهشت جاودان از آن تمتع میبابند و در دیگر
جانب همچنین از سیئات گناهکاران اشخاصی
آزرسنند که بسبب محنت و عقوبت قومی شوند
چنانکه در قصه پسر نوح ع آمده است که اِنَّهُ
عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ و در بنی اسرائیل وَلَقَدْ
نَجَّیْنَا بَنِی اِسْرَائِیلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِینِ
مِنْ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ کَانَ عَالِیًا مِنَ الْمُسْرِفِینَ
و در خبر است خَلَقَ الْکَافِرَ فِدْیَةً لِلْمُؤْمِنِ
و امثال این بسیار است و این جمله محکم این آیت
باشد که وَاِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ
کَانُوا یَعْلَمُونَ پس تسمیه چه در نظر اهل دنیا
از هوای حجاب باشد آنرا غیر حیوان بینند

آن حجاب اغطیه از پیش برگیرند که فَکَشَفْنَا
عَنْکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ و این
آن گاه بود که از این حیوة که بحقیقت مرگست بمیرند
و بحیوة جاودانی آن جهانی که مرگ این حیات
زنده شوند که أَوَمَنْ کَانَ مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ وَ
جَعَلْنَا لَهُ نُورًا یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ
فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا آنرا حیات سینه
که باسمه و امیت اجابت اجا اَللّٰهُمَّ اَرِنِی الْاَشْیَاءَ
کَمَا هِیَ پس هر کسی را ابد از کشف غطا و حدت بصر
کتاب خود بباید خواندن و حساب خود کردن وَکُلَّ
اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ
لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنْشُورًا اِقْرَأْ
کِتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبًا

اگر سابق الخیرات باشد یا از اهل یمین بحکم
کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون
کتابش از پیش رو یا از جانب راستش بدو دهند
فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب
حسابا یسیرا و اگر از جمله منکوسان باشد
و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند
ربهم یا از اهل شمال کتابش از وراء ظهر یا از
جانب چپ دهند و اما من اوتی کتابه وراء
ظهره و اما من اوتی کتابه بشماله

فصل نهم

در اشارات بحساب و طبقات اهل حساب در روز حساب
مردمان سه طایفه اند طایفه اول یدخلون
الجنة بغیر حساب و ایشان دو صنف صنف اول

سابقان و اهل اعراف که از حساب منزه باشند
در خبر است که چون درویشان را بحسابگاه برند
فرشتگان از ایشان حساب طلبند گویند چه بما
داده اید که حساب باز دهیم خطاب حضرت عزت
رسد که راست میگویند شما را با حساب ایشان
کار نباشد و خود خطاب با پیغمبر است در حق
جماعتی که ما علیک من حسابهم من شیء و ما
من حسابک علیهم من شیء صنف دوم جماعتی
از اهل یمین که بر سیئات اقدام نموده باشند
و صنف سوم جماعتی که دیوان ایشان از سیئات
خالی باشد طایفه دوم یدخلون النار
بغیر حساب و ایشان دو صنف باشند اول
جماعتی که دیوان عمل ایشان از حسنات خالی باشد

و صنف دوم جماعتی که حبط ما صنعوا فیها
و باطل ما کانوا یعملون اشارت باشان است
و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا و طایفه سوم از اهل حساب که
خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و ایشان دو
صنف باشند صنفی که حساب خود همیشه میکنند
حاسبوا قبل ان تحاسبوا شنیده اند لاجرم
بقیامت یحاسب حسابا یسیرا و صنفی که از
محاسبه و کتاب غافل بوده باشند لاجرم بمناقشه
حساب گرفتار شوند و من نوقش فی الحساب
فقد عذب و حساب عبارت از عد و جمع آثار
حسنات و سیئات است که تقدیم یافته باشد تا حکم
… هر یکی حسنه الی خود بیابند و مومنان موقنان

همیشه مشاهد موقف حساب باشند لا یوقف
حساب المؤمن الموقن الی یوم القیمة

فصل دهم

در اشارت بوزن اعمال و ذکر میزان والوزن
یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک
هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک
الذین خسروا انفسهم بدانکه ثقل که اقتضای
طمأنینه نفس حاصل کند سبب او عقل اول چه
ثقلات گشته اند از اضطراب و حرکات نامراد
یافته اند و هر اثر که اقتضای تغیر نفس و تتبع
اهواء مختلفه کند سبب خفت او باشد چه خفیف
باندک تغیری که در هوا حادث شود در حرکت آید
و حرکات نفس از انتظام خالی بود و اطمینان نفس مستلزم

وصنف دوم جماعتی که حبط ما صنعوا فیها
و باطل ما کانوا یعملون اشارت بایشان است
وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا وطایفه سوم از اهل حساب که
خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا اند ایشان دو
صنف باشند صنفی که حساب خود همیشه میکنند
حاسبوا قبل ان تحاسبوا شنیده اند لاجرم
بعبارت یحاسب حسابا یسیرا وصنفی که از
محاسبه و کتاب غافل بوده باشند لاجرم بمناقشه
حساب گرفتار شوند ومن نوقش فی الحساب
فقد عذب وحساب عبارت از عدّ وجمع آثار
حسنات وسیئات که تقدیم یافته باشد تا حکم
عدل الهی کمی هر یکی خود بیابند و مؤمنان موقنان

همیشه شاید موقف حساب باشند لا یؤخر
حساب المؤمن الموقن الی یوم القیمة

فصل دهم

در اشارت بوزن اعمال و ذکر میزان والوزن
یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک
هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک
الذین خسروا انفسهم بدانکه از فعلی که ا
طمینان نفس حاصل کند بسبب او ثقل اولی چه
ثقلات کشتیها را از اضطراب و حرکات ناهموار
نگه دارند و هر اثر که اقتضای تحیر نفس و تتبع
اهواء مختلفه کند بسبب خفت اولی چه خفیف
باندک تغیری که در هوا حادث شود در حرکت آید
و حرکاتش از انتظام خالی بود و اطمینان نفس مستلزم

رضا بود لاجرم فامّا من ثقلت موازینه
فهو فی عیشة راضیة و اختلاف حرکات
نفس اگر تابعت هوا باشد در هوا سودی نباشد
لاجرم و امّا من خفّت موازینه فامّه
هاویة و ما ادریك ما هیه نار حامیة
و چون ابلیس را از آتش آفریده اند و آدم را از
خاک که خلقتنی من نار و خلقته من طین و آتش
خفیف است و خاک ثقیل پس افعال ابلیس اقتضا
خفت کند و افعال آدمی اقتضا ثقل پس کلّ یعمل
علی شاکلته بعضی گفته اند کلمهٔ لا اله الا الله
میزان است چه هر چند فرموده است کلمة خفیفة
علی اللسان ثقیلة فی المیزان اما نسبت با بعضی
مردم موزون همینه آن هردو یکی است و علامت

آنکه

آنکه این کلمه میزان است آنست که در وجود یک
کفه است و در عدم دیگر کفه و حرف استثنا
که روی با عدم داره و روی با وجود بمثابه شاهین است
که هر دو کفه بدو استاده و قایم است و این کلمه
فاصل میان مومن و کافر و بهشتی و دوزخی است
من قال لا اله الا الله دخل الجنة

فصل یازدهم

در اشارت بطن آسمانها و کلام خدای تعالی دیگر است
و کتاب خدای تعالی دیگر کلام امریست و کتاب خلقی
انّما امره اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون و عالم امر از تضاد بلکه از کثرت
منزه است و ما امرنا الا واحدة و عالم
خلق مشتمل بر تضاد و ترتیب و لا رطب و لا

یابس الا فی کتاب مبین و همچنانکه کلام
مشتمل بر آیات است تلک آیات الله نتلوها
علیک بالحق کتاب هم مشتمل بر آیات است تلک
آیات الکتاب المبین کلام چون مشخص شود
کتاب باشد چنانکه چون امر امضا یابد فعل باشد
کن فیکون پس صحیفه وجود عالم خلق کتاب خدا است
جل جلاله و آیات او اعیان موجودات ان فی
اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی
السموات والارض لآیات لقوم یتقون
و این آیات در این کتاب مثبت و مبین است
تا خلق بمطالعه آیات فعلی که در آفاق مثبت است
و استماع آیات قولی که در انفس مبین است نحو
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی

انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و مردم تا
در تحت زمان و مکان اند آن آیات بر و بخوانند
و با او بنمایند یکی بعد از دیگری و آن روز بعد
روزی که بدر میکشند و حالی بعد از حالی که مشاهده
میکنند وذکرهم بایام الله ان فی ذلک
لآیات بر مثال کسی که نامه بنویسد سطری بعد
سطری و حرفی بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت
از تحمل بدایت گشوده شود چنانکه اهل قیامت را
گفته آمد از عالم خلق بگذرد و بعالم امر برسد که
مبدأ همش از آنجا بوده است بر همه کتاب بیکبار
مطلع گردد مانند کسی که آن نامه مشتمل بر سطور و حروف
بنگارد تا در پیچیده پیش او باشد یوم نطوی
السماء کطی السجل للکتب والسموات

بآیاتٍ الّا فی کتابٍ مبینٍ و هیچ کلام
مشتمل بر آیات تلک آیات الله نتلوها
علیک بالحق کتابی هم مشتمل بر آیات تلک
آیات الکتاب المبین کلام چون مشخص شود
کتاب باشد چنانکه چون امر امضا یابد فعل باشد
کن فیکون پس صحیفهٔ وجود عالم خلق کتاب خداست
جلّ جلاله و آیات او اعیان موجودات انّ فی
اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی
السموات والارض لآیات لقوم یتقون
و این آیات در این کتاب مثبت و مبین است
تا خلق مطالعهٔ آیات فعلی که در آفاق مثبت است
و استماع آیات قولی که در انفس مبین است نموده
رسند سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی

انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و در دورها
در تحت زمان و مکان شد آن آیات بر وی نوشته شد
و یاد میدهانید یکی بعد از دیگری و آن روز بعد
روزی که بدو میکشند و حالی بعد از حالی بگوشانید
میکنند وذکّرهم بأیّام الله انّ فی ذلک
لآیات بر مثال کسی که نامه مینویسد سطری بعد
سطری و حرفی بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت
از مجمل بر این گشوده شود چنانکه اهل قیامت را
گفته آمد از عالم خلق بگذرند و بعالم امر رسند که
مبدأ همه اشیا آنجا بوده است بر همه کتاب یکبار
مطلع گردد مانند کسی که آن نامه مشتمل بر سطور و حروف
بگذارد تا در هم پیچیده پیش او باشد یوم نطوی
السماء کطی السجل للکتب والسموات

رمحسوس ومعقول خود نا یلی کرده. وَنُفِخَ فِي
الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمٰوٰتِ وَمَن
فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللّٰهُ واماتت ایشان
کیفیت عورات در نشئه مقالات وکر آرای و
دیانات ایشان باشد ساعت نسبتی خود و دانش
و بینش خود کنند وحقیقت إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ
منتفی شوند وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا
لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ
كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ونفخه دوم از جهت
احیاء ایشان بود بعد از امانت وقیام از خواب
جهالت ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُم قِيَامٌ
يَنظُرُونَ واین قیام قیامت باشد و در قیامت

مظنونات بتهمتیه میشکرید تعالی تا داشتند
که اهل شمال را از طی آسمانها نصیبی نیست واگر
بخوانند قدرت مطالعه نداشته باشند وچون آیات الهی
خوانند استماع نکنند حالشان این بود يَسْمَعُ آيَاتِ اللّٰهِ
تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا
فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. ودر سمع وبصر وکلام
وکتاب اسرار بسیار است که ذکر آن در این مختصر
ممکن نباشد

فصل دوازدهم

در اشارت نفخات صور وتبدیل زمین وآسمان
نفخه صور در قیامت دو نفخه است اول از جهت
امانت هر که پندارد که حیاتی دارد واز اهل آسمانها
وزمین که اصحاب ظاهر تنزیل وباطن تاویل اند

ا

بعث بود ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تُبْعَثُونَ

پس ثواب و عقاب باشد و کسانی باشند

که دنیا و آخرت ایشان متحد شده باشد که

كَشْفُ الْغِطَاءِ مَا ازْدَدْتُ يَقِيْنًا این معنی

باشند که فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ

الْيَوْمَ حَدِيدٌ پس عمل و ثواب ایشان هم یکی باشد

أَعْبُدُ اللّٰهَ لَا لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ بَلْ لِأَنَّهُ

أَهْلٌ لِأَنْ يُعْبَدَ وَأَنَا أَهْلٌ لِأَنْ أَعْبُدَهُ

پس ایشان را انتظار قیامت و بعث و ثواب نباشد

و حضر ایشان اورشاده بانه موقوف کنند که هستی

ایشان هستی بوده است هستی هستی و ذات

ایشان بی ذاتی و بی ذاتی ایشان ذات و صفت

ایشان بی صفتی و بی صفتی ایشان صفت پس نبینند

که

که ظاهر حضرات ذات که ایشان آن ظاهر

دانسته اند و باطن و حقایق نه آنکه ایشان را باطن

و حقایق دانسته اند و از ارتفاع حجب ظاهر و

باطن بحقیقت حقایق و ذوات رسند

پس زمین نه آن زمین بود که در نشأه اولی او را

زمین دانستند و آسمان نه آن آسمان بود که

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوٰتُ

وَبَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

فصل سیزدهم

در اشارت بحالها که در روز قیامت حادث شود

و وقوف خلق بعرصات آفتاب بفیض انوار کلی است

و در آفرینش انبیا علم و ماه از او استفاضه نور میکنند

و در بازو دن جود افاضه میکنند و در وقت غیبت او

وکواکب سماوی فیضان انوار حضرت دیدند پس
چون نور انوار مکشوف شود کواکب را وجودی
نماند وَاِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ وماه محو شود
وَخَسَفَ الْقَمَرُ و هر مستفیض بمفیض پیوندد وجُمِعَ
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وچون نور النور و نور یکی شود
نه از انانیت اثری ماند و نه از استعطافته اِذَا
الشَّمْسُ کُوِّرَتْ لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَلَا
زَمْهَرِیرًا جبال اکتساب امواج طرق وصول
مقتضی مقامات عقب سلوکست باول کالعِهْنِ
الْمَنْفُوشِ گشته و بآخر بکلی کف نسف گشته
نسف از بن گشته وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ
فَقُلْ یَنْسِفُهَا رَبِّی نَسْفًا فَیَذَرُهَا قَاعًا
صَفْصَفًا لَا تَرَیٰ فِیهَا عِوَجًا وَلَا اَمْتًا یعنی

بحا

بحار که عبور از آن جز بواسطه کشتیهای رسانند
و بساحل نجات وابسته اال شراقب کواکب متعذر
باشد از میان برگیرند وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ
بحر و بر و شیب و بالا و آسمان و زمین یکسان شود
وخلایق بعرصات قیامت ظاهر شوند فَاِذَا هُمْ
بِالسَّاهِرَةِ اهل برازخ را حجب کثیف و رقیق از
پیش بردارند وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ در مواقف
کشف اسرار بدارند وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ
آنها که از حبس برزخ خلاص یابند روی ببارگاه رب
نهند وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَا هُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ اِلیٰ
رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ سموم و آینات و حشرات از هوام
و سباع و انعام باز ستانند تا صورت اطراف تقضا
گشته شود یؤخذ للشم من الصیل و للناب من

الذئب

الذِّئبُ وَ الفَرَسُ مِنَ الکَبْشِ مرگ را که بهر دو طرف
تضاد سبب هلاک خلق بود بر صورت کبش املح
میان بهشت و دوزخ بکشند تا بمرگ مرگ که نیستی
نیستی باشد هستی مطلق که حیوة ابدی بود عیان شود
و دوزخ را بصورت اشتری در عرصات آرند
وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ تا اهل عیان او را مشاهده
کنند وَبُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِمَن یَرَیٰ و از هول مشاهده
او جمله ای آفرینش بر نیستی خود اطلاع یابند و در کی
عن الصادق (ع) قال فی تفسیر قوله تعالی وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ
بِجَهَنَّمَ اذا کان یوم القیمة یقاد جهنم علی صورة
جمل بسبعین الف زمام فی ید سبعین الف ملک
الی ان یطلع علی الخلائق فتشرد شردة لو لا
ان حبسها الله تعالی لاحرقت السموات و الارض

فصد

فصل چهاردهم

در اشارات درهای بهشت و دوزخ مشاعر جهنم
که در این اجزای عالم ملک ادراک کننده هفت است
پنج ظاهر و آن حواس خمسه است و دو باطنی و آن
خیال و وهم است که یکی مدرک صورت و یکی
مدرک معانی چه متفکره و حافظه و ذاکره از مشاعر
نیستند بل اعوان ایشانند و هر نفس که متابعت هوا کند
هر عقل را در متابعت هوا مسخر کرده اند اَفَرَأَیْتَ
مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ هر یکی از این مشاعر سببی شود
از اسباب هلاک او وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰی عِلْمٍ شاهد
حالش آن بود که فَاَمَّا مَنْ طَغٰی وَآثَرَ الْحَیٰوةَ
الدُّنْیَا فَاِنَّ الْجَحِیْمَ هِیَ الْمَاْوٰی پس هر یکی از این
مشاعر مشابه دری از درهای دوزخ بود لَهَا سَبْعَةُ

ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم و اگر عقل
که درک عالم ملکوت در حس این مشاعر است حسی
مطاع باشد و نفس را از هوای او منع کند و بهره‌ای
از آن مشاعر مطالعه آیتی از کتاب الهی در عالم ملکی
که ادراکش با آن شعر خاص باشد بتقدیم رساند و تعقل
نیز استماع آیات کلام الهی را از عالم امری تلقی کنند
بخلاف آن قوم که لو کنا نسمع او نعقل ما
کنا فی اصحاب السعیر آن مشاعر هشتگانه بنا
درهای بهشت باشد و اما من خاف مقام ربه
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

فصل پانزدهم

در اشارات زبانیه دوزخ نوزده امور در برازخ
علوی که و ما لنا [illegible]

فالمدبرات

فالمدبرات امراً اشاره بأحوال آیات است
هفت ستاره اند و دوازده برج سیر میکنند
و مجموع هفت و دوازده نوزده بود و چهار ارکان
امور در برازخ عالم سفلی هم نوزده اند هفت مبادی
قوای نباتی است سه اصول و چهار فروع و دوازده
مبادی قوای حیوانی است و ده مبادی احساس که
از آن جمله پنج ظاهر است و پنج باطن و دو مبادی
تحریک که یکی قوت جذب و دیگر قوت دفع
و مجموع نوزده باشد پس هر دم ما دام که در سجن
دنیا محبوس‌اند اسیر تأثیر آن نوزده کارکنان علوی
و نوزده کارکنان سفلی اند و اگر از این منزل بگذرند
فلا محالة کما تعیشون تموتون و کما تموتون
تبعثون پس چون از سجن سجین رسند ابنا را

مالک جهنم با این نوزده در باشند که از آثار تعلق بحبّ
یکی از این دو نوزده چنانکه گفته آمد با دو پیوسته
باشد منجذب میدارد عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ مگر که
بصراط مستقیم وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا
فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ
سَبِیلِهِ گم زنند با نور هدایت ادی قیامت که
فَهُوَ مُهْتَدٍ به دار السّلام رسند و از این نوزده
زبانه ظلامی باشد ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ
شُرَکَاءُ مُتَشَاکِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ
یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لَا
یَعْلَمُونَ

فصل شانزدهم

در اشارت بجویهای بهشت وآنچه در دوزخ بازاء
آن بود آب باد حیوة گاه اصناف نباتات

وحیوانات باشد وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ
حَیٍّ باشند بواعظ و نصایح که عموم مردمان را
انتفاع باشد ولیکن بعضی از آن اُجاجست و بعضی
از آن آسن و بعضی غیر آسن و بهتر بن غیر آسن است
و شیر باده و تربیت اصناف حیوانات و از آن
خاص تر است چه نباتات و بعضی حیوانات را
از آن نصیبی نباشد و خاص غذای بعضی حیوانات
بود در ایام طفولیت مانند مبادی ظواهر علوم
که بسبب ارشاد مستبدیان باشد و از آن نیز بعضی
مستحیل و بعضی متغیر و بعضی غیر متغیر و بهتر بن غیر متغیر است
و عسل از شیر خاص تر است چه غذای بعضی از
انواع حیوانات و شفاء بعضی اصناف در بعضی
احوال و موافق همه امزجه و احوال است مانند

حقایق و خواص علوم که انتفاع بدان خاص
و متوسطان را باشد و از آن نیز بعضی کدر است
و بعضی متوسط و بعضی مصفا و بهترین مصفی آن بهشت
و خمر از عسل خاص تر است چه خاص نوع انسانست
و از ایشان بعضی اصناف و در بعضی احوال در اهل
دنیا حرام است و ایشان را حبس در اهل بهشت
حلال است و ایشان را طهور و از آن بعضی مؤذی
و بعضی متوسط و بعضی لذ و بهترین لذ است پس
طهور پس آب سبب خلاص است از تشنگی و شیر از
نقصان و عسل از بیماری و خمر از اندوه و چون اهل
بهشت اهل کمال اند تمتع ایشان عام است آن چهار را
مرد جمله تمتع بیابند چه آنکه ناقص است بدان انتفاع نبود
کامل را تمتع انتفاع بود و لا ینعکس مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی

وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ
وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ
مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى
وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ اما ثمرات اهل بهشت در نظر
اهل دنیا متشابه نماید زیرا که اینجا حق و باطل متشابه اند
وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا و در دوزخ ابناء اینجا را نهر حمیم و غسلین
و قطران و جمل باشد و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ
وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ فصل هفتم
در اشارت بمنازل بهشت و دوزخ و رسیدن مردم بهر یکی
اولی که در نشأة اولی بود با سبب امر و مراد وجود داده آمد
پس گاهی پس قدرت پس ارادت به مبدا دل یک چندی
موجود بود در صورت سلاله و نطفه و علقه و مضغه و عظام
و لحم و بعد از آن زنده و حس دار شد هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ

چنین رضی الله عنهم لم یکن مشاهد کونوا و کمیخی
زنده بود تا قوت حرکت و بطش در او ظهور کرد و کمچه ای
متحرک بود تا قوت تمیز میان نافع و ضار در او بفعل آمد
و بعد از این قوه تمامه نافع و کار مضار گشت و چون جماد
بود است با فطرت اولی بباید که انبعاث در وی منتفی
شود بر عکس این ترتیب پس اول باید که ارادتش در
ارادات واحد مطلق که موجد کل است مستغرق و منتفی
شود چنانکه او را هیچ ارادت نماند و مخالف آن اراده
در جهان وجود کل تابع ارادت واحد مطلق است تعالی ذکره
پس هر چه آید مطابق ارادت او آید و این درجه رضا است
و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود لهم ما یشاؤن
فیها ولدینا مزید و از این سبب خازن بهشت را
رضوان گویند چه تا بمقام رضا نرسد نعیم بهشت لذت
نیابد

نیابد فقوله رضوان من الله اکبر و بعد از این باید که قدرتش
در قدرت او تعالی منتفی شود تا خود را هیچ قدرت نداند و قدرت او
و این مرتبه را توکل خوانند و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره و بعد از این مرتبه باید که علمش در علم او تعالی
منتفی شود تا خود را هیچ علم نماند و این مرتبه را تسلیم خوانند و یسلموا
تسلیما و بعد از این باید که وجودش در وجود او منتفی شود تا بکلی
خود را هیچ نماند و این مقام اهل وحدت است اولئک الذین انعم الله
علیهم و اگر سالک این طریق نسپرد و در حجب ارادت خود رود
ارادت او به ارادت حق مخالف مقتضا کند و لو اتبع
الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن
پس اتباع هوا از خود منفی شود و حیل بینهم و بین ما یشتهون
و در شهود خدا تعالی افتد افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط
من الله و هوا او را عبادت ساخته تا با اقلال و استقلال ارادی کلی مقید

حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا و تجلیهٔ حی
زنده بود تا قوت حرکت و بطش در او ظهور کرد و تجلیهٔ حی
متحرک بود تا قوت تمیز میان نافع و ضار در او بفعل آمد
و بعد از این قوت همه مرید نافع و کاره ضار گشت و چون حادث
بود است با فطرت اولی سزاوار که انعکاسات در وجود منتفی
شود بر عکس این ترتیب پس اول باید که ارادتش در
ارادت واحد مطلق که موجد کل است مستغرق و منتفی
شود چنانکه او را هیچ ارادت نماند و مخالف آن اراده
و چون وجود کل تابع ارادت واحد مطلق است تعالی ذکره
پس هرچه آید مطابق ارادت او آید و این درجه رضا است
و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود لهم ما یشاؤن
فیها و لدینا مزید و این سبب خازن بهشت را
رضوان گویند چه تا انجام نرسد نعیم بهشت له

نیابد

نیابد فرضوان من الله اکبر و بعد از این باید که قدرتش
در قدرت او تعالی منتفی شود تا خود را هیچ قدرت نماند و در
و در این مرتبه او را متوکل خوانند و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره و بعد از این مرتبه باید که علمش در علم او تعالی
منتفی شود تا خود را هیچ علم نماند و در این مرتبه او را مسلم خوانند و یسلموا
تسلیما و بعد از این باید که وجودش در وجود او منتفی شود تا خود را
خود هیچ نماند و در این مقام اهل وحدت است اولئک الذین انعم الله
علیهم و اگر سالک این طریق نسپرد و در جهت ارادت خود رود
ارادت او در ارادت منتفی و مخالف حق اقتضا کند و لو اتبع
الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن
پس از اهوا او خود ممنوع شود و حیل بینهم و بین ما یشتهون
و در سخط خدا تعالی افتد افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط
من الله و هوا او را بهاویه رساند تا اغلال و سلاسل ارادت کل تقید

دستوری کرده و ما مراد صفت ما ثابت است و بدین سبب قائم
نزدیک ما نگه خواهند و یاد آرد به توکل در که فرمان باشد
و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده و باز از درویه
نشینیم که برهان است و من یهن الله فما له من مکرم
و باز از درویه شد که لعنت اولئک الذین لعنهم الله و یلعنهم
اللاعنون تا بجائی که اسقاط قدرت و علم و وجود طایفه اول
اقتضای قدرت نامتناهی و علم ذاتی و هستی جاودانی کنند
و ذلک هو الفوز العظیم استعداد مفهوم این صفات
اقتضای عجز نامتناهی و جهل کلی و هستی مجازی کند و ذلک
الخزی العظیم **فصل شصتم** در اشارت
به درخت طوبی و درخت زقوم و علم و قدرت و ارادت که مبادی
ایجاد افعال خلق را سه صفت مختلف است و خدای تعالی را
هر سه یکی از باعث دلالت مختلف که بنسبت با معقول خلق باشد

نماید و خود در جهان که هستی با عالم امر دارد اگر تصور صورتی
معقول یا محسوس کنیم آن صورت از آرزوی که تصور کرده ایم
معلوم است و ما آن عالم باشیم و اما آرزوی که ایجادش کرده ایم
مقصود آثار و ما بر آن قادر باشیم و آن آرزوی که ما خواسته ایم مقصود
شد مراد ما است و ما نیز آمر او باشیم پس معلوم و مقصود و مراد
ما هر سه یکی باشد و در آن صورت علم و قدرت و ارادت هر سه متحد
شود و همچنین همگی موجودات بنسبت با علم و قدرت و ارادت
خدای تعالی همین حکم دارد پس هر سه صفت او در او متحد بلکه واحد
بود و کسی که بعلم الهی عالم بود و بقدرت او قادر و بارادتش مرید
چنانکه در حال اهل بهشت گفتیم و چنانکه در خبر آمده است که
سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به حکمش همین بود
اطعنی فیما امرتک و انته عما نهیتک اجعلک مثلی
حیاً لا یموت و لیس لمثلی شیء پس هر چه اراده او بدان

تعلق گیرد و هم در حال موجود باشد یعنی تنها و جدا از شخص
یکی بود و امثال همین شال درخت طوبی است در بهشت که هر چه
بهشتیان آرزو کنند آرزوی ایشان دفعةً واحده از آن
درخت طوبی حاصل میشود و در پیش ایشان حاضر باشد طوبی
لهم وحسن مآب و بازار این حال کسانی را که این صفت
اتصاف بجز کند بحسب بر یکی نوعی از ناکامی و عذاب تولد
کند انطلقوا الی ظل ذی ثلاث شعب لا ظلیل
ولا یغنی من اللهب پس بجای درخت طوبی ایشان را درخت
زقوم باشد انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها
کانه رؤس الشیاطین طلع اشبه از وجود تخم است
که سبب انبات درخت باشد و رؤس شیاطین امور موهومه
ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم فی العروق
و رؤس ایشان مبادی امور نفس پس مبادی امور نفس

سبد

سبب از انبات آن درخت و نشانش اهل عادیه فضل
نور کشف ایشان هم و اشارت بجز زمین چون دیده بصیرت
مرد موفق بکحل توفیق گشاده شود و از ابریشم را در بطالعه ملکوت
بر او کون خادم شود که وکذلک نری ابرهیم ملکوت
السموات والارض ولیکون من الموقنین دارد آن حضرت
عزت را که از پرده غیب ظهور میکنند در هر یک ذره از ذرات
کائنات خویش را بواسطه نور تجلی جلوه میدهند مشاهده میکنند
و لا محاله چنانکه گفته آمد هر یکی به دیگرترین صورتی از صور مخلوقات
متمثل شوند مانند آنچه در قصه مریم آمده است که فتمثل لها
بشرا سویا و چون تمتع از آن مشاهده جز بعضیان ارسی
از عالم وحدت که مقتضی ازدواج ذات و صورت باشد
با یکدیگر بوجهی که مقتضی اتحاد بود صورت ببندد و پس ما
یکی از آن صور که مستند یکی از حوران بهشت بوده باشد

این ازدواج حاصل کرده و در جنانم مخلد گشت

و این سبب که چون این بزرگان از دیده اغیار داخل قصا بحکم

صورت حور مقصورات فی الخیام باشند و بحکم

نا محرمان عالم گشته اند آنقوم که نظر بر عالم ملک بازمانده باشند حکمت

در چه آنقوم که باطن عالم ملکوت محجوب شده رحل ایشان با

لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان و سبب آنکه سعادت آن

حالت بر نوبت موجب لذاذت بار زیاده از نوبت اولی

اند محجوب معمور که بعد از مقاسات طلب از یافت شود

لذات و غرابت آن لذت هر نوبت متجدد میشود

فصل بیست و نهم در اشارت بثواب و عقاب و عدل

ثواب از فضل خداست و عقاب از عدل او و درین سبب

من جاء بالحسنة فله خیر منها و من جاء بالسیئة فلا یجزی

الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون و همچنین

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة

فلا یجزی الا مثلها در موضع دیگر مثل الذین ینفقون

اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع

سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن

یشاء والله واسع علیم اما قومی هستند که از خیر فضله

یبدل الله سیئاتهم حسنات و باز از ایشان آنها که

حبطت اعمالهم و قومی هستند که از خیر عدل لله فمن یعمل

مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا

یره و باز از ایشان آنها که لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون

و همچنین قومی را یؤتکم کفلین من رحمته و قومی را

سنعذبهم مرتین و دیگرا در ثواب یضاعف لمن یشاء

و لهم اجر کریم و دیگرا یضاعف لهم العذاب و این تفاوت

بسبب تفاوتیست که در سیئات و حسنات هست نسبت با هر قومی

که حفت الابرار بمبشرات المقربین دار السعداء

تا سینه اهل تجارت بسیار است و در خبر است که ضربة

علی یوم الخندق توازی عمل الثقلین پس الای

ثوابها ثواب کسانیست که بحکم امتحانی خودی خود را در بازند

و فوق کل بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله

بالای همه عذابها عقاب کسانی است که بحکم این جهانی خود

بنفس خود زیان کنند الذین خسروا انفسهم و آنها که

اعمال ایشان با ثواب متحد است اہل فوز اکبرند فلا تعلم

نفس ما اخفی لهم من قرة اعین این نزاست مالا عین

رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر چه

دنیا و آخرت بر نزد خدا حرامست الدنیا حرام علی اهل

الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی

اهل الله سبحان ربک رب العزة عما یصفون حسب الامر عمد سلطان

۹۹۳

۹۹۳